

### دکتر سیدمصطفی محقق داماد

به عقیده کارل یاسپرس از سده هشتم تا پنجم پیش از میلاد با ۴ کانون تمدنی و فرهنگی در ۴ نقطه جهان رو به هسنتیم؛ ۱- فرهنگ کنفوسیوس و لاکتسه در چین ۲- فرهنگ دوره زرتشت ۳- فرهنگ فرانکان پیش از سقراط در یونان ۴- فرهنگ بودایی هند. فرهنگ‌شناسان معتقدند که کانون‌های مهم تمدنی در دوره‌ای از هستی خویش در اثر دادوستدهای فرهنگی به حوزه‌های فرهنگی مجاور انتقال پیدا می‌کنند و سبب پیدایش کانون فرهنگی دیگری می‌شوند که بر محور کانون اصلی خواهد چرخید. تمدن و فرهنگ ایرانی نیز مانند هنر فرهنگ دیگری در این دادوستد شرکت داشته و با تأثیر و تأثر در برابر فرهنگ‌های دیگر بر پویایی و غنای ذاتی خود افزوده است.

بارزترین نمونه این امر حماسه‌ها و اسطوره‌های ایرانی است که دکتر مهرداد بهار معتقد است از فرهنگ کهن بین‌النهرین و فرهنگ بومی فلات ایران پیش از آمدن قوم

آریایی سرچشمه می‌گیرد. نمونه دیگر - باز به عقیده همان محقق - سلسله کوشانیان و سلسله یونانیان مستقل بلخ است که قبل از کوشانیان در شرق ایران و شمال شبه‌قاره هند حکومت می‌کردند. سبک معماری و مجسمه‌سازی و هنر یونانی بر تمدن ایران خاوری تأثیر گذاشت و کوشانیان حتی خط یونانی را برای نوشتن کتیبه‌های خود به زبان بلخی برگزیدند و احتمال دارد که ادبیات یونان نیز در ذهن و فرهنگ مردم این ناحیه از سرزمین ماموتر افتاده باشد و چون صحنه حماسه‌های ایران بیشتر در شرق است، ردیابی از فرهنگ یونانی را می‌توان در این حماسه‌ها یافت. یکی از قزاقین دال بر این معنا، شایهت داستان رستم و اسفندیار با پایلاد هومر است (چشم اسفندیار و پاشنه آشیل).

دکتر بهار همچنین معتقد بود که برای توجیه پیشرفت علم یونانی باید به جداسدن فلسفه از اسطوره نگریست؛ در شرق این جدایی به وقوع نپیوست و علم و دین همواره

با یکدیگر عجین بودند. اسطوره‌ها کم‌کم از صورت ابتدایی به شکل آیین‌های یکتاپرستی درآمدند و دین هر پدیده علمی را در خود جذب و حل کرد. از اینجا بود که علمای دین می‌توانستند در عین حال منجم و ریاضیدان و پزشک نیز باشند، و این پدیده همچنان تا پیش از مغول در ایران ادامه داشت.

تمدن ایرانی نه تنها یکی از کهن‌ترین تمدن‌های بشر است بلکه - به عقیده هگل - اساس تاریخ با امپراتوری ایران آغاز می‌شود. هگل در سنجش تاریخ باستان به این نتیجه می‌رسد که تمدن‌های چین و هند، به رغم همه شکوه و عظمت، ذاتاً ایستاد بودند و بنابراین باید خارج از تاریخ محسوب شوند اما با امپراتوری ایران، نخستین گام را به پهنه تاریخ می‌گذاریم.

ایرانیان نخستین قوم تاریخی هستند. چین و هند به حال سکون ماندند و قرن‌ها به شیوه طبیعی و گیاهی زیستند و جایگاهی در تاریخ نداشتند. به عقیده هگل، سیر تکاملی انسان و جامعه اقتضا می‌کند که روح از طبیعت استقلال یابد، آگاهی به مرتبه خود آگاهی برسد، و کل تعین و خارجیت پیدا کند. یکی از مهم‌ترین مراحل این سفر دراز را هگل در دین زرتشت مشاهده می‌کند. می‌نویسد: «در حالی که نزد هندوان روح به گولی و نادانی و بدفرجامی دچار است، در اندیشه ایرانی نفع‌های پاک می‌وزد. روح در این حال خود را از آن یگانگی گوهری طبیعت بیرون می‌آورد... او از حالتی که هنوز در برابر موضوع خود استقلال نیافته است رها می‌کند. به سخن دیگر، ایرانیان باستان بر این نکته آگاه می‌شوند که حقیقت باید به صورت کلیت باشد... نزد ایرانیان این ذات کلی عنینت می‌یابد و روح ایرانی به مرتبه آگاهی از این ذات می‌رسد».

می‌دانیم که به نظر هگل، یک حرکت عظیم دیالکتیک بر همه چیز - از مقولات فکری گرفته تا تکامل آگاهی و سنیر تاریخ - حاکم است که در آن، ضد هر چیزی آن را نسخ و فسخ می‌کند و در عین حال در خود نگاه می‌دارد و بعد به مرتبه‌ای بالاتر می‌برد. انطباق این نظر بنا اصول زرتشتیگری و زروانیگری بدون شک بسیار شایان توجه است. هگل از اینکه بنای آیین زرتشت بر تقابل اضداد است به نسبت‌ایش یاد می‌کند. حرکت دیالکتیک سه‌بندی در هگل - یعنی تز و آنتی تز و سنتز - دقیقاً بر پایه تقابل بنا شده است. پیادست که هگل از فکر این تقابل در دین ایرانی مبتأثر است ولی البته ایرادی نیز به آن می‌گیرد و می‌نویسد: «در دین ایرانی تضاد میان نیکی و بدی یا اهورمزدا و اهریمن به گونه‌ای است که دو ضد از یکدیگر مستقلند. در فلسفه در سنت برعکس این است... ولی نفس وجود این دوگانگی در دین ایرانی دلیل اهمیت این دین است. اینکه گوناگونی بی‌پایان چیزهای محسوس و آشنفتگی آگاهی‌های انفرادی و جزئی... در این تضاد ساده از میان برمی‌خیزد، خود نشانه نیروی اندیشه است، و این نیرو در دین ایرانی آشکار می‌شود».

صرف نظر از زرتشتی‌گری که به اشاره و از زبان هگل دربارزه آن سخن گفتیم، از ادیان باستانی ایران، مهرپرستی و مانویت در غرب تأثیر دامنه‌دار و عمیق گذاشتند، و بنابراین روانست که از آنها بیشتر صحبت کنیم. آیین پرستش مهر یا میترائیسم از ایران به آسیای صغیر رفت و بعد به شکل خاصی در روم و اروپا تا بریتانیا گسترش یافت و تا قرن چهارم میلادی یکی از رقیبان سرسخت مسیحیت بود و بعضی آثار پایدار در تمدن غربی گذاشت. هیترا در ودا به معنای دوست و پیمان است و

مهر در فارسی به معنای دوستی و محبت و خورشید و ماه هفتم از ماه‌های سال، مهر خداوند روشنی بوده و از پیمان‌ها مردم وفادار به پیمان‌ها حمایت می‌کرده است. مهر به پاری کسانی که او را می‌خوانند می‌شناید و پیمان شکنان را کفر می‌دهد، و در زمان هخامنشیان مورد ستایش و احترام بوده است. اما مهرپرستی به عنوان آیینی سری با تشریفات و آداب مخصوص در آسیای صغیر ظاهر شد و پرستش مهر در آن نواحی معمول بود، و می‌دانیم که آسیای صغیر گاهواره فلسفه یونان بود. چنین به نظر می‌رسد که مهر و اسطه‌های میان اهورمزدا و اهریمن بوده است: به نوشته بلواترگ - مورخ رومی - آیین مهرپرستی در ۶۷ ق م وارد ایتالیا شد. کسانی که آن را به روم بردند، سربازان رومی بودند.

گرچه پس از مسیحی شدن امپراتور مقتدر روم - کنستانتین - مهرپرستی سرانجام در قرن چهارم میلادی از مسیحیت شکست خورد اما آثار عمیق آن نه تنها در آداب و ستن عامه بلکه حتی در مسیحیت باقی ماند و بعضاً تا امروز پابرجاست. به عنوان نمونه، در انجیل‌ها هیچ‌جا گفته نشده که حضرت عیسی در چه زمانی متولد یا متولد شد ولی در آیین مهرپرستی انقلابین (صیغی و شتوی) و اعتدالین (خریفی و ربیعی) موجب جشن و سرور و تشریفات باشکوه بود. مسیحیان اولیه چون دیدند که این آیین‌ها آن‌چنان ریشه گرفته که در اقتسادن با آنها نه تنها خطرناک بلکه بی‌فایده است، دو تاریخ مهم از آن میان - یعنی انقلاب شتوی و اعتدال ربیعی - را در آیین خود استوار کردند. بیست و پنجم ماه دسامبر نزد مهرپرستان «روز تولد خورشید شکست‌ناپذیر» بود؛ مسیحیان آن روز را تاریخ ولادت عیسی، و روز دیگری نزدیک به اعتدال ربیعی را روز عروج او پس از تصلیب، یعنی عید پاک (Easter) قرار دادند. مهرپرستی چه به تنهایی و چه در نتیجه اختلاط شدید و بارز با فلسفه افلاطون (به ویژه تعلیمات او در ۲ رساله جمهوری و تیمائوس) آثار پایدار در اندیشه فلسفی غرب باقی گذاشت.

دومین آیین بزرگ ایرانی که منشأ تأثیر قوی در غرب شده، مانویت بود. مانی - بنیانگذار یکی از پرنفوذترین ادیان جهان باستان - در حدود ۲۱۶ میلادی در بین‌النهرین به دنیا آمد و گفته می‌شود که تپارس، لاقفل از سوی مادر به شاهزادگان پارتی می‌رسید. اساس دین او بر جدایی مطلق عالم نورا از عالم ظلمت، خیر از شر، و روح از ماده است. دین مانوی یکی از ادیان گنوسیگ یا عرفانی است که رستگاری انسان را در حصول معرفت روحانی و سعی در وصول به آن، از راه دوزی و نجات از عالم ماده می‌داند. رهایی آدمی از جهان میسر نمی‌شود مگر با ریاضت، مانی خوشستن را خاتم سلسله‌ای دراز از پیامبران بزرگ می‌دانست که از آدم شروع می‌شد و به بودا و زرتشت و عیسی می‌رسید. او معتقد بود ادیان گذشته نیز گرچه ادیان حقیقی بوده‌اند ولی چون محدود به مکان و زبان و قوم خاصی بوده‌اند لذا تأثیر محدود داشته‌اند و به علاوه بیرون‌شان به تدریج از حقیقت اصلی دور شده‌اند. بنابراین او رسالت خویش را ابلاغ پیامی عالمگیر به همه جهانیان می‌دید و هم او و هم جانشینانش، سعی بلوغ در تبشیر و گسترش آیین و در آوردن همگان به کیش خود داشتند و در این راه از هیچ کوششی از جمله ترجمه کتاب‌های مانوی به زبان‌های دیگر و مسافرت و مباحثه و احتجاج دریغ نمی‌کردند.

دین مانی گرچه در قرن هفتم میلادی به ظاهر از اروپای شرقی بر افتاد ولی عناصری

# تمدن ایران و غرب: تعامل فلسفی

